مسئله حزب

کسانیکه در یک اقتراح شرکت میکنند اطلاعات،تجربیات‏ و عقاید خود را در آن موضوع اظهار میدارند،و از مجموع نظریات ممکن‏ است نتیجه مثبتی بدست آید.بین نویسندگان که در یک اقتراح شرکت‏ کرده‏اند هیچگونه مسابقه‏ای نیست تا دانسته شود کی بهتر نوشته،در صورتیکه هروقت موضوع نثرا یا نظما بمسابقه گذاشته شود این منظور در کار است.

بعد از این مقدمه مختصر توضیح در خصوص هریک از سه اقتراح‏ بالا داده میشود.

1مسئله حزب

همه میدانیم که از شهریور 1320 ببعد یک جریان غریبی در طهران پیدا شده و اکثر در صدد تشکیل حزب بودند:هر جوان بی‏تجربه که تازه از فرنک‏ برگشته بود،شاید هر دانشجو که هنوز در صدد بدست آوردن دیپلم‏ لیسانس خود بود،هر مردی که از تجربه‏های دیگر سیاسی در زندگانی‏ خود نومید شده،هر وزیری میترسید مقامش متزلزل شود،هر وکیلی‏ میخواست کرسی خود را حفظ کند،و اخیرا هر زنی که میخواست سری‏ توی سرها درآورد،همه در فکر تشکیل حزب بودند.

ولی بعد از آزمایشهای زیاد هیچ حزب سیاسی بآن معنی که‏ در ممالک اروپا و آمریکا دائر است استوار نشد.زیرا در اروپا حزب‏ عبارت از اجتماع یک عده اشخاص مشترک المنفعه و متفق العقیده از لحاظ همان اشتراک منافع است،و مرامنامه حزبی آنها هم آیاتی از عقاید و منافع‏ وافعی آنهاست.در حقیقت بدوا عده‏ای که منافع و عقاید مشترک دارند گردهم می‏آیند و مرام خود را تنظیم می‏کنند،و بعد هم اشخاصی که دارای همان عقاید و منافع هستند بآنها می‏پیوندند.

اما در ایران اینطور نیست.یک نفر چند نفری که میخواهند حزب بسازند یک مرامنامه مشعشعی تدوین میکنند و اشخاصی را از طبقات‏ مختلف دعوت مینمایند،بطوریکه مثلا می‏بینید تاجر سرمایه‏دار که تمام‏ فکرش حفظ دارائی خود و ازدیاد انست با فلان مستخدم اداره یا معلم‏ مدرسه که در«هفت آسمان یک ستاره ندارند»همه در یک حزب جمع‏ میشوند در حالیکه منافع آنها بکلی منافی با یکدیگر است.

سرمایه‏دار نمیخواهد مالیات صدی هشتاد بر درآمد او وضع شود، مستخدم و معلم باید بخواهند که آن مالیات وضع شود تا دولت بتواند کارهای عام المنفعه‏ای که بنفع آنهاست انجام دهد.

ولی خیر،این دو دسته که این قسم منافعشان با یکدیگر مقابل است‏ ابتدا چون گرگ و میش هم‏اوازند ولی هیچ فکر نمیکنند که بفرض اینکه‏ روزی چنین حزبی زمامدار امور شد مجری نقشه کدام یک از این دو دسته از پیروان خود باید باشد.

خلاصه برای اینکه بی‏اساس بودن احزاب را در ایران بهتر مجسم‏ کرده باشیم گوئیم:در اوایل کار مشروطیت دوم(بعد از فتح طهران) دو حزب نسبتا مهمی در ایران پیدا شد که یکی«اعتدال»و دیگری‏ «دموکرات»بود،ولی بعد از چندی لیدرهای این دو حزب که یکی‏ کندرو و محافظه‏کار،دیگری تندرو و انقلابی بود باهم تشکیل حزب‏ ثالثی بنام«اجتماعیون»یعنی«سوسیالیست»دادند.

من میدانم در اروپا هم کاهی تغییر در مسلک اشخاص پیدا میشود و حتی خیلی از رجال بزرک در سنین جوانی پیرو احزاب تندرو هستند و بعد با پیش‏آمد سن و تجربه معتدل میشوند.ولی عجب نداشته باشید اگر در ایران سیاسیونی پیدا شوند که در جوانی معتدل باشند و در پیری تندرو گردند!یعنی پیرو این قبیل احزاب باشند.

بهرحال،مقصود این است بدانیم چرا در ایران حزب نیرومند و پایداری تشکیل نشده،زیرا اگر احزاب اعتدال و دموکرات نسبتا قوی بودند ولی پایدار نماندند.احزابی هم که تازه تشکیل شده است‏ ما بدرستی از درون آنها اطلاعی نداریم و نمیدانیم تا چه اندازه قوی هستند. نسبت به بقاء آنها هم فقط آینده برای ما حکایت خواهد نمود.

خلاصه نتیجه اقتراح این خواهد بود که هرکس این درد اجتماعی‏ را تشخیص داده و شاید درمانی اندیشیده باشد برای مجله بنویسد، باشد که وسیله علاجی پیدا شود.

\*\*\* خیلی خوشوقتیم اولین مقاله که در این موضوع بما رسیده بقلم‏ یکی از رجال بزرگ،مجرب و پاک،یعنی آقای مستشار الدوله صادق‏ است که از ابتدای مشروطیت که بسمت نمایندگی تبریز بطهران آمدند تا این اواخر(یعنی بعد از شهریور 1320 اکثر وکیل و رئیس مجلس‏ یا وزیر و سفیر کبیر بودند.حتی در موقعی که مجلس مؤسسان تشکیل‏ شد از نام پاک و شخصیت برازنده ایشان برای ریاست آن مجلس استفاده‏ گردید.بهرحال،ایشان خزانه‏ای از گوهرهای گرانبهای بی‏غل‏وغش‏ از اطلاع و تجربه هستند که بقول شیرین زبان فارس:

«بدین شکستگی ارزد بصد هزار درست.»

ایشان در مقاله خود اشاره‏ای بحزب توده نموده که من هم نهایت‏ احترام را نسبت بآن،همچنانکه درباره کلیه احزاب دارم.ولی احترام‏ غیراز توافق نظر در تمام اصول و فروع است.ممکن است نگارنده در بعضی‏ از مواد مرامنامه حزب توده هم‏عقیده باشم ولی در بعضی دیگر عقیده مخالف‏ داشته باشم،اما در همانجا هم که بفرض نظر مخالف داشته باشیم.